

■ **حضرت امیر المؤمنین علی:** پاکیزگی مرد، به عقل و خرد او است.

■ آذان ظهر: ۱۳:۰۳ ■ غروب آفتاب: ۱۹:۴۲
■ آذان عصر: ۲۰:۰۰ ■ نیمه‌شب شرعی: ۰۰:۱۸
■ آذان صبح: ۴:۵۴ ■ طلوع آفتاب: ۶:۲۴

■ صاحب امتیاز: **مؤسسه همشهری**
■ مدیرمسئول: **عبدالله گنجی**
■ سردبیر: **دانیال معمار**

■ دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (ج)، کوچه توح، شماره ۱۴
■ کدپستی: ۴۵۵۶-۱۹۶۶
■ تهران، صندوق پستی ۱۹۳۹۵۵۴۴
■ تلفن: ۳۳۰۳۳۰۰۰، شماره ۲۲۰۴۶۰۶۷

■ چاپ: ماهی‌ری
■ تلفن: ۰۲۸-۷۵۰۰۰

■ همشهری: **www.hamshahrionline.ir**
■ سایت روزنامه: **newspaper.hamshahrionline.ir**

■ توزیع و اشتراک: موسسه نشرنگار امروز
■ تلفن: ۶۱۳۳۰۰

■ سازمان آگهی‌ها و نیازمندی‌ها: خیابان قائم‌مقام فرآهنگی، میدان شاعر، خیابان شهید خدروی شماره ۲۹- طبقه اول
■ تلفن: ۸۸۶۱۸۱۹-۸۴۳۲۱۷۰

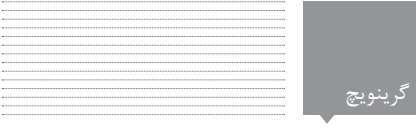
تولید: دانش‌بنیان، اشتغال آفرین

همیشه‌ها

هر که شد محرم دل در حرم یار یماند

وان که این کار ندانست در آنکار بماند

حافظ



گریبنویچ

کافه نویسنده‌های لحظه آخری



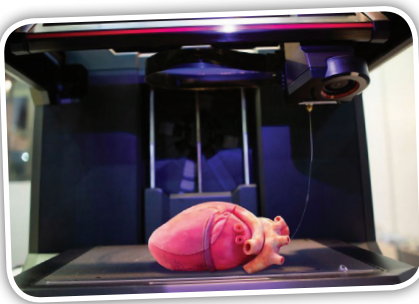
تو کیو: در چند روز گذشته کافه‌ای در زاین باز شده که فقط ویژه نویسنده‌هایی است که نمی‌خواهند کسی با آنها حرف بزند و به آخرین روزهای کامل کردن متن یا کتابشان نزدیک شده‌اند و نیاز به تمرکز دارند. به گزارش آدیتی سنترال، در این کافه فقط آب، قهوه و سکوت سرو می‌شود. در کافه نویسنده‌ها که Writing Café نام دارد، بابت هر نیم‌ساعت مبلغی معادل یک دلار و ۵۰ سنت آمریکا جدای از هزینه قهوه و آب به چوب‌خط نویسنده افزوده می‌شود و البته او می‌تواند هر چه برای زمان نوشتن نیاز دارد حتی غذا و نوشیدنی برای خود همراه بیاورد. شگفت‌انگیزترین قانون این کافه این است که تاکویا کابویی صاحب این کافه شاپ تا انتهای متن توافق شده میان نویسنده و کافه‌دار یا تعطیلی کافه در آخر شب اجازه خروج به نویسنده محترم را نمی‌دهد. بنابراین نویسنده مجبور می‌شود مقاله یا رمانش را به پایان برساند. چیزی در ماه‌های «مشقاتو نوشتنی بعد میری می‌خواهی» پدر و مادرهای خودمان.

حق انتخاب از نوع آمریکایی



کارولینسای جنوبی؛ مقامات قضایی آمریکا به مرد سیاه‌پوست ۵۷ساله‌ای که قرار است ۳۹اوریل اعدام شود، حق انتخاب میان صندلی الکتریکی و تیرباران دادند. این حق انتخاب از نوع آمریکایی در حالی به این محکوم زندانی از سال ۱۹۹۹ میلادی داده شد که او اعدام به شیوه تیرباران را انتخاب کرده است. به گزارش دیلی میل، این حق انتخاب هنگامی پیش روی ریچارد مور قرار گرفت که شش‌کشت‌های دارویی از ارائه مواد مورد نیاز برای تزریق دوزهای کشنده دارو خودداری کردند. این پرونده هنگامی توجه رسانه‌ها را جلب کرد که تا به‌حال مشکلات زیادی برای اعدام به شیوه صندلی الکتریکی و تیرباران پیش آمده است. وکلای مدافع این سارق که در جریان سرقت مر تکب قتل شده بود، به ممنوعیت مجازات بی‌رحمانه و غیرمعمول در قانون اساسی آمریکا استناد می‌کنند.

ساخت اعضای بدن فضاورد‌ها



پاریس: سازمان فضاوردی اروپا برای فضاوردانی که در ماموریت‌های فضایی طولانی (از نظر مسافت) احتمالاً به «اعضای ابدن» آجاگیرین» نیاز پیدا می‌کنند، یک استخوان مصنوعی ساخته است. این نمونه استخوان در مجموعه ۹۹ شیء منتخبی قرار گرفته است که این سازمان در وب‌سایت «ای‌اس‌تی‌ای‌سی» (ESA ESTEC) 99Objects) به نمایش گذاشته است. این وب‌سایت شامل مصنوعات این سازمان طی ۵۰سال اخیر است. این استخوان با استفاده از فناوری زیست چاپ (bioprinting) سه‌بعدی ساخته شده و سازمان فضاوردی اروپا آن را «اولین گام فوریت‌های پزشکی در فضا» نامیده است. از این فضاوری علاوه بر استخوان، می‌توان در پیوند پوست و حتی تولید اعضای داخلی استفاده کرد. به گزارش ایندپیندنت، می‌توان در «جاذبه منفی یک g» از پلاسمای خون خود فضاوردان «زیست‌جوهر» (bio-ink) گرفت که سرشار از مواد مغذی باشد. همچنین می‌توان در سوختگی‌های شدید با استفاده از ماهیچه‌ای که از جای دیگری از بدن بیمار برداشته‌اند، پوست پیوندی تهیه کرد. این فناوری در زمین قابل اجراست، اما اجرای آن در فضا بسیار سخت‌تر است و تضمینی نیست که آسیب ثانویه کاملاً بهبود یابد.

کتابت زن و زنیل کتاب

فعالان شاخص حوزه کودک و نوجوان به گفت‌وگو می‌نشینند و ا دستاوردهای خود می‌گویند. نیروی قدرتمندی در آنجا بود که خیلی‌ها را جذب خود می‌کرد.

روزی که بار سفر بستم تا با آن روستای شمالی دیداری کوتاه داشته باشم، قه‌شاز را کم و بیش از این و آن شنیده بودم. برایم گشته بودند که مدت‌هاست در آنجا کتابخانه‌ای فعال است. کارگاه دوخت محصولات پارچه‌ای به راه افتاده، جلسات کتابخوانی دارند، مدرسه‌ای برای کودکان افغان راه انداخته‌اند، طولی‌های قدیمی و مخروبه را تبدیل کرده‌اند به مرکزی فرهنگی و هنری و چندین و چند ماجرای ریز و درشت دیگر را س‌سازمانده‌ی کرده و می‌کنند. پیش از آن دیده بودم که همکارانم، هر زمان که فرصت کنند، از تهران راه می‌افتند تا در آنجا کارهایی را برای کودکان برگزار کنند یا کالسی آموزشی برای مربیانش بگذارند. کیسه‌های پارچه‌ای دوخته‌شده توسط زنان دست‌خوبی با خود حتی ن‌وی چند شهر کتاب به فروش می‌رفت. خبر داشتم که هر سال نمایندگانی از آنجا به گردهمایی بزرگ مؤسسه پژوهشی کودکان دنیا می‌آیند و با

اول آخر

تمرین کودکانه تفریحی – نمایشگاه اسباب‌بازی کانون پرورش فکری / عکس: محمدعباس‌نژاد



تقویم / سالم‌رگ

همیشه‌مادر



خانم‌جون سریال «خانه‌سبز» یا همان مادر آقای صبا‌ی، مادر عباس آقا سپهر گوشت فیلم «جاره‌نشین‌ها» که در آن آبار تمان آشفته جادر به کمر بسته و کفگیر به‌دست تلاش در حل و فصل مشکلات همسایه‌ها داشت، مادر نگران سریال «پدرسالار» که زب رنگام مردسالاران آقا آسانداله خواسته‌های متفاوت فرزندان همیشه نقش ماینچی را داشت و مادر دستپاچه فاطمه معتمدآری در «کلاه قرمزی و پسر خاله» کسی نبود جز حمیده خیرآبادی که نقش «مادر» را در فیلم‌ها و سریال‌ها برای او می‌نوشته‌ند و به حق که این نقش را به خوبی زندگی می‌کرد. خود او درباره نقش‌هایش گفته بود: «سال‌ها پیش یک کارگردان که از اقوام من بود از من خواش کرد در فیلمش نقش یک مادر را بازی کنم و هم قبول کردم و از آن به بعد بود که این کار شد حرفه من و جالب اینکه از سال‌ها پیش که خیلی جوان بودم تا حالا من در اکثر فیلم‌ها هم نقش مادر را بازی می‌کردم. من بدون استثنا در فیلم‌های مختلف مادر همه هنرپیشه‌های معروف و مشهوری که مردم می‌شناسند بود‌ام.»

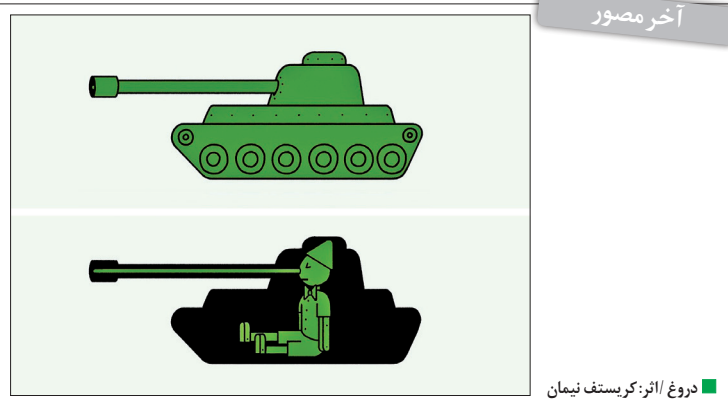
حمیده خیرآبادی که در ۳۰آذر ۱۳۰۲در رشت متولد شده بود، با ۵۲ساله سابقه بازیگری در عرصه تئاتر، در بیش از ۱۵۰فیلم سینمایی حضور داشت و سه بار نیز نامزد دریافت سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل جشنواره فجر شد. عینی بودن حضور او برای مخاطب، نقش‌هایش را به‌شدت ملموس و باورپذیر می‌کرد و از جمله بازیگرانی بود که بیشتر با انکا به‌غریزه به نقش‌ها جان می‌بخشید.

حمیده خیرآبادی، مادر تریا قاسمی، دیگری بازیگر سسینمای ایران ۳۱فروردین ۱۳۸۹در سن ۸۵سالگی و به‌علت کپولت سن درگذشت و در بهشت زهرا‌ی تهران به خاک سپرده شد.

دغدغه

سمفونی محزون درختان هیرکانی

صدای بریدن درخت‌های چندمیلیون‌ساله از دل جنگل‌های هیرکانی که در حاشیه‌جنوبی دریای مازندران و کناره شمالی البرز امتداد یافته‌اند، حالا دیگر برای اهالی شمال کشور به نوا‌ی غم‌انگیز و هرروزه تبدیل شده است؛ نوا‌یی که نشان‌دهنده تلاش پرشتاب برای به‌جاگذاشتن حجم عظیمی از ویرانی است. جنگل‌های شمال کشور که به جنگل‌های هیرکانی معروفند، از قدیمی‌ترین منابع گیاهی دنیا شناخته می‌شوند. این جنگل‌های بازمانده از عصر یخبندان، محل رویش گونه‌های بسیار باارزش گیاهی به‌شمار می‌آید که در مساحتی افزون بر ۳میلیون و ۴۰۰هزار هکتار، حالا زخمی از تیرهایی هستند که گاه و بیگاه به جانشان می‌افتد و فریادهایشان به هیچ‌جا نمی‌رسد. درختان سربه‌فلک‌کشیده این جنگل ۴۰میلیون سال است که سراپا ایستاده‌اند و حالا کم‌تر این موزه طبیعی در حال خم‌شدن است. تصاویری که به‌تازگی در فضای مجازی منتشر شده، نشان می‌دهد که قاچاقچیان چوب بسا قطعه‌قطعه کردن تنه درختان جنگل‌های هیرکانی در انتظار خشک‌شدن و افتادن این درختان کهنسال هستند. البته قطع درختان کهنسال و چندصدساله در جنگل‌های مختلف کشور ما سال‌هاست که توسط سودجویان قاچاقچیان به‌روش‌های مختلف انجام می‌شود و این روند که روزانه در حال افزایش است، مناطق جنگلی را در سال‌های اخیر با اتفاق تلخ زوال و تخریب روبه‌رو کرده است. قطع



دروغ / اثر: کریستف نیمان

قصه شهر

اتفاق اردیبهشتی

امیرجلال‌الدین مظلومی
در کنار مناسبت‌های خرد و کلان اردیبهشتی، برپای‌ی نمایشگاه فرهنگی کتاب، مثل یک نشان فرهنگی خورشنگ بر شانه دومین ماه‌های می‌درخشد. به‌ویژه‌امسال که برپای‌ی آن پس از وقفه‌ای دوساله چشم‌انتظاران را در پی دارد. از این رو خاتمه کار نمایشگاه نباید پایانی برای طرح این مسائل تلقی شود. کمترین کار برای جلب رضایت اهالی فرهنگ کوشی پیوسته است و با وجود فرصت چندین ماهه و با اینکه تقریباً از آغاز زمستان بر آورد‌های پزشکی برپای‌ی نمایشگاه را ممکن ارزیابی می‌کرد، باز هم نمایشگاه کتاب اس‌ال ختالی از تردید و اما واگر و فرصتی برای پرداختن به این روز‌ها هر‌جا صحبت از نمایشگاه است گلابه‌ها از تعیین محل برپای‌ی آن نیز مطرح می‌شود. بدیهی است که حجم مراجعه‌کنندگان و محدودیت‌های تفریحی در این زمینه عامل تعیین‌کننده‌ای هستند، اما باید ایمن راه هم در نظر داشت که بسیاری از مراجعان نمایشگاه فقط کتابار آن هم صرفاً برای خرید کتاب عازم نمایشگاه نخواهند بود. چرا که برنامه‌های مختلف از قبیل کارگاه‌های آموزشی، جلسات نقد و معرفی کتاب، دیدار با چهره‌های فرهنگی و… آن‌قدر متنوع و زیادند که جمعیت قابل‌توجهی همچنان روزی‌این‌مکان خواهند بود، بنابراین جامع‌ای آن همواره باید بدر نظر داشتن لزوم



ادعونی اَسْتَجِبْ لَکُم

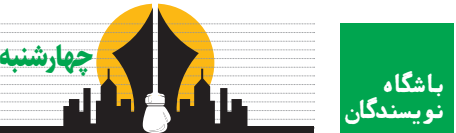
دعای روز هجدهم‌ماه مبارک رمضان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ تَبَنِّیْ لِحَبْلِکَ اَسْحَارِهِ وَنَوِّزْ قِیْبَةَ قَلْبِیْ بِضِیَآءِ اَنْوَارِهِ وَخُذْ بِکَلِّ اَعْضَائِیْ اِلٰی اتِّبَاعِ اَثَارِهِ بِتَوَرُّکِ یَا مُتَوَرِّقُ قَلْبِ الْعَارِفِیْنَ.

به نام خداوند بخشنده مهربان

خدا یا آگاهم نما در آن برای برکات سحرهایش و روشن کن در آن دلم را به پر تو انوارش و به کار به همه اعضا‌ی‌م به پیروی آثارش به نور خودت ای روشنی‌بخش دل‌های حق‌شناسان.



باشگاه نویسندگان

آخرین شهسواران معرکه

ابراهیم افشار

روزنامه‌نگار



۱ یک چراغ زنبوری قیراندود، یک تشکچه کبره‌بسته، یک

بلندگوی دستی که خرخرش آدم را دیوانه می‌کشد، در کنار یک صندوق مارگیری و کمی صدای دور که تمام‌داری حسن شمالی بود هم به‌جانت‌خارما و یک چایی کمربازیک‌روزه‌اش را بازی کرد. پهلوان حسن البته تک‌پر نبود. یک یتیم کوچک‌اندامی هم‌ردستش بود که فین دماغش، عدل تا بالای لبش جویبار زدی کشیده بود و آدم عقاش می‌گرفت از فین‌کردن زودرویش. گرچه زبل هم بود. اینها روزهایم. لیل پیر چهارشانه‌ای که سبیلش پریشانش به‌خاطر سیگار بیچ‌هایش ا‌ش‌اش زرنبو شده بود اما در زنجیر و مجمعه پاره‌کردن رودست نداشت. حسن شمالی برای زوده‌زادان دهه ۴۰، مثل اینستگرام امروز بود و مردم برای تماشای معرک‌اش دوره می‌بستند.

اول هر مراسم، این‌کلی شکل‌ی آغاز می‌شد که ابتدا حسن پهلوان در حالی که میمون پیری را قلندوش کرده بود، نفسش را در

بلندگوی فکستنی‌اش میزان می‌کرد تا آغاز باشکوه معرک‌اش را به‌اهل محل اعلام کند: «یک دو سه... امتحان می‌کنم. یک دو سه... آزمایش می‌کنم...» پیرت‌های محل می‌دانستند که حسن از روزی که بچه متویش در آغوشش جان داده، دیگر دل و دماغی برای زنجیر پاره‌کردن ندارد و میمون پیر هم جزو سرچرهای اوست. می‌دانستند که تمام مایملکش یک چراغ زنبوری شیشه‌کشسته است و یک صندوق چوبی عتیقه که همیشه قرار بود از توش مار دربی‌آورد و آدم را جان‌بسر می‌کرد تا بچه‌ماری از آن تو بکشد بیرون به‌نام ازدهای خونین جگر. در همان حال و احوال، پسرک دماغو-خستیارش-هم شیشه‌های کاناداری را شار‌ت‌شارت می‌زد به سنگ و می‌شکند که شیشه‌خرده‌ها را در مشت کوچکش جمع کند و بیزد روی تشکچه کبره‌بسته پهلوان که یل‌پیر در چراغ دوم معرکه‌گیری‌اش جویبار روی آن و جماعت سکه بریزند به افتخار این‌همه نمایش شکرگ‌اف‌و، جیرینگ‌جیرینگ در کلاه‌لبه‌داری که دست‌شاگردش دور می‌گشت.

حسن پهلوان چندبار کف دستش را محکم به‌هم می‌کوبید و صدای شترق‌شترق درمی‌آورد تا ملت دور معرکه او جمع شوند و صدای شامش را شروع کند. یتیم با آن دنده‌های بیرون‌آمده، برای گرم کردن معرکه، چند پشتک‌وارو می‌زد که چشم جماعت را بگیرد و چارت‌اکسانس‌ی مجاله‌بیزندازد توی کلاه‌لبه‌دار به نشانه چراغ اول. قدم‌بع‌دی این بود که یتیم دورخیز می‌کرد و می‌پرد روی شانه‌های شکستنی حسن شمالی، سلطان‌ی قدیمی دروازه‌غار و امامزاده‌حسن و سرآسیاب دولاب که روزگاری زمین زیر پایش می‌لرزید و در هر چراغش، توتیوتی پول شلباش از مردم می‌گرفت، حالا دیگر بشم و بی‌ل‌اش ریخته بود. چشم‌هایم بالاخره به هر مصیبتی بود می‌آمد می‌خوابید روی تشکچه‌ی از گیشم‌خرده و یتیم را صدا می‌کرد که بایستد روی کف دستش تا او را یک متری روی دست‌هاش بلند کند و مردم قدرش را ببینند. آن‌اواخر دیگر دلش با پول معرکه خوش نبود و یکوه وسط زنجیر پاره کردن، تبدیل به یک‌انسان صحیح‌النسب می‌شد و زبان زودمانش را نشان ملت می‌داد و اعتراف می‌کرد که: «همه‌این زود در هر معرکه‌ی نقدی پول گیش می‌آمد که سوزش آن شیشه‌خرده‌ها بر پشتش عین نوازش می‌ماند، حالا‌دیگر به‌سختی سنی مسی را پاره می‌کرد، اگر آن اوایل کامیون از رویش می‌گذشت و مردم صلوات می‌فرستادند او کیفش کوک می‌شد، حالا قلندوش کردن میمون پیرش هم زتش قلم‌سور بود. که‌بار در آن‌اواخر که از معرک‌کاش ا‌بی گرم‌نشد، شنیدم که یوزبانی به خودگفت که «یا پسر ام‌البین، ما هم برای زودمانش از گیشم‌خرده می‌دیم، همین مایه که در طول سال بیشتر از سیم‌دات معرکه در سراسر ایران می‌گرفتم و پول کلانی کاسب می‌دندیم، مخصوصاً شب‌های ماه رمضان که دیگر بز کشتان‌مان بود. دین و زنجیر‌پاره می‌کردم. اما امروز روزگار را ببین. خودت کمکم کین‌پارو را از اوایل‌البین» نمی‌اشک بر چشمانش نشست.

آخرین‌بار که حسن شمالی در شب‌های رمضان بساط معرک‌اش راه انداخت، جماعتی هر‌هر و کر‌کر خندیدند و جلقبچه‌ها تیرکه‌بارش کردند. این‌بار نه به میمون که به خودش. حالا دیگر روزگار روشوری سلطنت‌معرکه‌گیران سرآسیاب دولاب فرارسیده بود که قریب‌به اتفاق‌شان گ‌تی‌شده بودند. فقط مانده بودند حسن شمالی و مصطف‌سریاز، آخرین شهسواران نمایش‌های سنتی معرکه‌گیری. اسمال‌به‌نون شدست حریف قلمچاقی به‌نام تلویزیون ضربه‌فنی شدند. بس که سریال‌نشان دادند، ملت را خانه‌نشین کرده و از دم بساط آنها تار‌انندند. آخرین کلام حسن شمالی را در‌اضمحلال آخرین معرک‌کاش دیدم که خطاب به وردستش گفت: «ای یتیم بدو برو تشکچه‌ی زنبوری و صندوق چوبی و بلندگو رو بریز توی گونی، خرکش یتیم کبریم آلونکمون، هیشکی نف‌هم نداختن رو صورتمون، چه برسه به اینکه مایه‌تبله‌ای بدن.»

شیرینی ماه رمضان‌های قدیم به‌سیاه‌هایش هم بود که توی پیاده‌روها و زیر چراغ زنبوری‌ها قیامت می‌کردند. مخصوصاً بقال‌بازی‌سنت‌شمن بازارچه مروی و پامنار، ملتی را الفسون می‌کرد. آنجا که جمع سیاهپوش‌ها و امیرپوش‌ها و زیرپوش‌ها جمع بود و اسمال‌باز، قصه‌امیرآرامتوس را بازی می‌کرد و مردم گوله‌گوله جمع می‌شدند. دوش، اسمال‌به‌نون شیش محتاج بود اما وقتی در قهوه‌خانه باغ‌لیلی یا سر‌یل امیربهادر بساط معرکه راه می‌انداخت، از سراسر طهرن به تماشایش می‌ریختند.

شاید این‌کلی سکناس‌ماندگار از پیس «ماه‌نپهان» که رحیم آقا به‌عنوان مونولوگ می‌خواند باز تاب سرنوشت معرکه‌گیران

تهران قدیم باشد که:

- «قاپون و‌خلم‌ها! اسمون از ابر‌هایسه‌است و تاریکی تا عمق زمین فرو رفته است، وصف شب تاریک را در شعرها گفته‌اند اما، شب، تاریک‌تر از وصف شب تاریک‌تر از شعر است.»